

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بعد از تأمل در انظار و ادله، بالأخره به این نتیجه رسیدیم کسی که دارای ملکه استنباط است، اما بالفعل حکمی از احکام شرعی را استنباط نکرده، گفتیم ظاهر این است که تقلید بر چنین شخصی اشکال ندارد و سیره‌ی عقلائی هم همین حکم را دارند و این بحث تمام شد.

کلام محقق خوئی (ره) در آیه سؤال

اما در این بحث، در کلمات مرحوم آقای خوئی این جمله وجود دارد که این آیه شریفه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» یکی از ادله تقلید است. این خطاب به کسی است که اصلاً تمکن از تحصیل علم ندارد و در نتیجه کسی که تمکن از تحصیل علم دارد، این آیه شریفه شامل او نمی‌شود.

بیان ایشان این است که: اگر این خطاب بخواهد شامل متمکن هم بشود، نباید خداوند امر به سؤال کند، نباید بفرماید «فَاسْأَلُوا» بلکه باید امر کند به «تحصیل علم». امر به سؤال، از باب تناسب حکم و موضوع اقتضا دارد که موضوعش کسی باشد که قدرت و تمکن بر تحصیل علم ندارد، اما کسی که قادر است، کسی که ملکه دارد، امر به سؤال با چنین شخصی تناسب ندارد.

مطالب دیگری در این زمینه بیان شد، ما آنها را تحقیق کردیم و بحثش گذشت، اما فقط همین بیان در مورد این آیه شریفه باقی مانده است.

نقد و بررسی کلام محقق خوئی (ره)

در پاسخ به فرمایش ایشان، باید عرض کنیم که بحث مفصل این آیه شریفه، در ادله تقلید مطرح می‌شود که آیا اصلاً ما این را به عنوان دلیل تقلید می‌توانیم ذکر کنیم یا نه؟ با توجه به روایاتی که در مورد اهل ذکر، که ائمه معصومین (علیه‌السلام) مکرر فرموده‌اند: «نحن أهل الذکر»، آیا اصلاً می‌شود از این آیه، وجوب تقلید را استفاده کرد یا نه؟ بر فرض این که این آیه به عنوان یکی از ادله تقلید باشد و بر فرض این که به عنوان یک دلیل بر وجوب تقلید به حساب بیاید، آیا این آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» فقط شامل عامی محض و آن کسی است که تمکن ندارد؟ یا کسی که تمکن هم دارد، این آیه او را شامل می‌شود؟

به نظر ما خود این جمله «[إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ](#)» یک قرینه خیلی روشنی است بر این خطاب «[فَاسْأَلُوا](#)»، که یک خطاب عامی است. «فاسئلوا» یعنی این کسانی که علم ندارند، احکام را نمی‌دانند. لذا این خطاب «[فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ](#)» هیچ اشکالی در اطلاقش وجود ندارد. اطلاقش؛ هم شامل عامی محض می‌شود، هم شامل کسی می‌شود که ملکه دارد، قدرت استنباط دارد، اما بالفعل حکمی را استنباط نکرده است.

عدم جواز تقلید از ذوالملکه

جهت دوم بحث این است که آیا از کسی که ملکه دارد، می‌شود تقلید کرد یا نه؟

اینجا مسئله دو صورت دارد: یا این شخصی که ملکه دارد، اصلاً حتی یک حکم از احکام شرعی را هم استنباط نکرده؛ که گفتیم در اینصورت نه ادله لفظیه تقلید جریان دارد و نه ادله عقلیه. در ادله لفظیه دیروز هم گفتیم، یا دارد رجوع کنید به فقیه، یا رجوع کنید به عالم، یا رجوع کنید به ناظر در حلال و حرام، یا عارف به حرام و حلال.

خود مرحوم آقای خوئی و دیگران در همین جا می‌فرمایند: آن کسی که فقط ملکه دارد و هیچ حکمی از احکام را استنباط نکرده، نمی‌شود به او گفت فقیه، نمی‌شود به او بگوئیم عالم، حرف درستی هم هست.

ما هم همین حرف را قبول داریم، منتها اشکال ما این بود که در آن جهت اولی، آنجا چرا گفتید مشمول ادله نیست؟ وقتی می‌گوئید این عالم نیست، یعنی جاهل است، مشمول ادله تقلید هست، یعنی خودش برود از دیگران تقلید کند.

لازمه فرمایش آقای خوئی و دیگران این است که بگوئیم «[فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ](#)»، فقط مختص به عامی محض باشد، در حالی که این چنین نیست. اگر ادله تقلید را سیره عقلاء قرار دادیم که سیره عقلاء بر جواز رجوع جاهل به عالم است، اینجا فرض این است که این عنوان عالم را ندارد. این در فرض اول.

فرض دوم این است که ملکه دارد؛ یک مقداری از احکام را هم استنباط کرده، اما غالب احکام را استنباط نکرده، مثلاً گاهی اوقات در مسئله تقلید این مورد ابتلا واقع می‌شود؛ مردم می‌خواهند از کسی تقلید کنند، فرض این است که ملکه دارد، در میان صد هزار مسئله فقهی، پنج تا ده هزار حکم را هم استنباط کرده، می‌خواهیم ببینیم آیا می‌شود از چنین آدمی تقلید کرد یا نه؟

اینجا ما وقتی به سیره عقلانیه مراجعه می‌کنیم، سیره عقلانیه می‌گوید: شما در همین محدوده‌ای که این آقا استنباط کرده می‌توانی از آن تقلید کنی. چون این شخص، عنوان فقیه را دارد، عنوان عالم را دارد، یعنی کسی که نسبت به نوع احکام آشنایی داشته باشد.

لذا ما باشیم و سیره عقلانیه، می‌گوید در همین چند مسئله می‌توانید از او تبعیت کنید، ما باشیم و ادله لفظیه شرعیه برای تقلید، ادله تقلید می‌گوید: از کسی می‌توانید تقلید کنید، که غالب احکام را لااقل بلد باشد. لذا این ادله لفظیه می‌آید و حاکم می‌شود نسبت به سیره عقلانیه.

نتیجه این می‌شود که ما نمی‌توانیم بگوئیم حتی در همین مسئله‌ای که این آقا استنباط کرده تقلید کنیم.

نافذ نبودن قضاوت ذوالملکة

چنین شخصی قضاوتش هم نافذ نیست، کسی که فقط دارای ملکه است، ولم يستنبط من الأحكام، نمی‌توانیم بگوئیم که تصرفات و قضاوتش نافذ باشد. چرا؟

چون در باب قضاوت، آنجا هم ملاک آمده روی عنوان فقیه و عالم. در آنجا که امام به دو نفر می‌فرماید: اگر با هم اختلاف کردید، بروید یک کسی را پیدا کنید که «عرف حلالنا و حرامنا»، این شخصی که ملکه دارد، ولو یک مقداری از احکام را استنباط کرده باشد، از مصادیق «عرف حلالنا و حرامنا» نیست. این اولاً.

حالا اگر شک کردیم که این شخص از مصادیق «عرف حرامنا و حلالنا» هست یا نیست، و بعبارة آخری؛ شک کنیم که آیا قضاوت چنین کسی نافذ است یا نه؟ الأصل عدم الحجية.

راجع به مسئله قضاوت زن؛ بحث این است که از ادله چه استفاده می‌شود؟ یک نکته مهمی که گاهی اوقات بعضی از مقاله نویس‌ها هم به آن توجه ندارند، این است که ولایت، یک منصب الهی است، ولو ولایت بر قضاء. ما اگر بخواهیم بگوئیم زن می‌تواند ولایت کند، بگوئیم چه فرقی بین زن و مرد وجود دارد؟ باید دید آیا برای این زن، ولایت جعل شده یا نشده؟ اگر شک کنیم که برای زن ولایت جعل شده است یا نه؟ اصل؛ عدم الجعل است، اصل این است که چنین جعلی نشده. یک بچه، پدر دارد، عمو هم دارد، هر دو مرد هستند، برای پدرش جعل ولایت از ناحیه شارع شده، اما برای عمویش نشده، حالا عموي او عقل مردم هم باشد. در مورد زن و قضاوت زن هم همینطور است.

حالا در اینجا کسی که ملکه دارد، اولاً می‌گوئیم این ادله‌ای که مربوط به ولایت و قضاوت است شاملش نمی‌شود؛ زیرا او عنوان فقیه را ندارد، عنوان عارف را ندارد. ثانیاً؛ اصل، عدم حجیت قضاوت اوست.

این بحث که یک بحث مهمی بود، بحمدالله تمام شد، کسی که دارای ملکه استنباط است، اما حکمی را استنباط نکرده، به نظر ما می‌تواند از دیگری تقلید کند، خصوصاً با این کثرت فروع فقهیه و این کثرت مسائل فقهیه‌ای که وجود دارد. اما دیگری نمی‌تواند از او تقلید کند و قضاوتش نافذ نیست، یعنی در حقیقت حکم با آن کسی که عامی است در این جهت با او فرقی ندارد.

ما احکام ثلاثه‌ای برای اجتهاد بیان کردیم؛ گفتیم «لا يجوز للمجتهد أن يرجع إلي الغير»، «يجوز للغير الرجوع اليه» و «يكون قضائه نافذاً». یک تقسیم دیگری هم برای اجتهاد وجود دارد و آن تقسیم به «اجتهاد مطلق» و «اجتهاد متجزی» است.

حال آخرین بحث این است که آیا این احکام ثلاثه، هم برای مجتهد مطلق ثابت است و هم برای مجتهد متجزی؟ یا این احکام ثلاثه اختصاص به مجتهد مطلق دارد؟ این بحث یک مقدار، بحث مقدماتی دارد که آیا اصلاً تجزی در اجتهاد امکان دارد یا ندارد؟ ولو اینکه در کفایه ملاحظه فرمودید، باید یک مقداری هم اینجا این بحث را مطرح کنیم تا نتیجه‌گیری کنیم.

نصایح اخلاقی ماه رمضان

تذکری که هم به خودم عرض می‌کنم هم به آقایان، در ماه رمضان واقعاً همیشه فکر کنیم که این ماه رمضان، ماه رمضان آخر عمر انسان است. اگر انسان این فکر را نداشته باشد، نمی‌تواند مراحل را طی کند. همیشه دعای ما این باشد که این ماه رمضان، آخرین رمضان عمر ما نباشد.

اما بناء را بر این بگذاریم که این رمضان، آخرین مرحله است که خداوند ما را دعوت کرده است، مشمول ضیف خداوند واقع می‌شویم، دیگر راهی برای ما نیست، برای نجات از این رذائل نفسانی که داریم، برای نجات از این مشکلات اجتماعی که داریم، برای نجات از این مادیات که وجود دارد، همه راه‌ها بسته است، تمام راه‌ها و تمام نجات منحصر به ماه رمضان، و لیلة القدر است.

باید این باور را داشته باشیم. اگر این باور را داشته باشیم، با یک لذت وارد این سفره الهی می‌شویم، با یک لذت روزه را می‌گیریم، اگر کسی با حلول رمضان احساس کسالت کند، این خیلی مشکل دارد، اما نسبت به مردم معمولی، حوصله تکلیف را ندارد. نمازی می‌خواند، اما روزه برایشان شاق است، اگر اول رمضان احساس کسالت کند، این خودش اولین علامت مشکل داشتن این انسان است. آن کسی که واقعاً مشکل ندارد، به استقبال ماه رمضان می‌رود، این قدر خوشحال است که می‌خواهد ماه رمضان بیاید.

واقعاً در خودمان یک نشاط عمیق درونی؛ اگر هم نیست، باید ایجاد کنیم.

در کنار این مطلب باید توجه کنیم که خداوند در همه اوقات نسبت به بنده خودش عنایت دارد، ولی در ماه رمضان یک عنایت خاص دارد. حالا یک وقت من می‌گفتم خداوند همیشه عنایات خاص دارد، چون اصلاً بشر قابلیت عنایت خداوند را ندارد، با این غفلت‌ها و معصیت‌ها و بی‌خبری‌ها، اگر ما الان وجود داریم، اگر فکر داریم، نمی‌توانیم بگوئیم این عنایات خداوند است، بلکه این عنایات خاص خداوند است.

اما در ماه مبارک رمضان خداوند می‌فرماید من درها را باز می‌کنم. اینکه در این ماه تمام درهای جهنم بسته می‌شوند و تمام درهای بهشت باز می‌شوند، یعنی خداوند، تمام عنایاتی که قابل تصور برای بشر است را به او عنایت می‌کند. منتها ما بی‌خبر و بیچاره‌ایم.

می‌گوید اگر خودت اصرار نداشته باشی و اگر برای خودت ملکه نشده باشی، راه‌های تقرب به خودش را، همه باز می‌کند، هر راه، یک باب بی‌نهایت است. باید خیلی توجه کنیم، باید همیشه در حال تفکر و تدبیر باشیم، بیشتر حالت سکوت را برای خودمان ایجاد کنیم، این سکوت درجه به سوي حقایق است. واقعاً حقائق را ببینید، اینکه انسان یک ساعت بنشیند درباره امور دنیوی صحبت کند، این قابلیت ندارد که چشم و دلش را نسبت به حقایق باز کند.

بیائیم خودمان و نفس‌مان را مقداری به ریاضت بیاندازیم، خیلی از حرف‌ها را نزنیم، مثلاً بگوئیم که زید دیروز رفت به کجا، و از این قبیل حرف‌ها.

بیائیم ذهن و نفس خودمان را مُحلاً کنیم به این کرامات نفسانی، اخلاق و صفات بارزه، که هر کدام اینها می‌تواند انسان را نجات بدهد، هم در دنیا و هم در آخرت.

لذا باید در همه موارد از خداوند استمداد کنیم، بتوانیم با قرآن در ماه مبارک رمضان بیشتر آشنا بشویم، حقیقت رمضان، حقیقت قرآن است، انسان طوری باشد که بعد از رمضان احساس کند یک پاکي و تطهیر وجود او را احاطه کرده است. قبل از رمضان دلم می‌خواست غیبت کنم، اما الان میل ندارم. قبل از رمضان مردم را مسخره می‌کردم، اما الان میل به این کار ندارم.

بعد از رمضان به ضعف خودش پی‌برد و یقینش بیشتر شود که همه چیز بدست خداوند است و همه در اختیار خداوند تبارک و تعالی است، او قادر مطلق است، خودش ضعیف مطلق است.

إن شاء الله خداوند به ما توفیق دهد که در این ماه رمضان استفاده بیشتر داشته باشیم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين